

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال چهارم، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۹۱

صفحات: ۱-۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۳/۷

## قدرت نرم و خیزش مسالمت آمیز چین در جنوب شرق آسیا

بهاره سازمند\* / رحیم بایزیدی\*\*

### چکیده

هدف اصلی نوشتار حاضر بررسی مفهوم قدرت نرم و به کارگیری آن توسط چین می‌باشد. بنابراین پرسش اصلی مقاله این است که چین از چه ابزارهایی برای گسترش نفوذ و قدرت خود در منطقه جنوب شرق آسیا بهره می‌گیرد. در پاسخ به پرسش فوق، فرضیه مقاله این است که چین با اتکا به منابع مهم قدرت (سخت و نرم) یعنی افزایش توان اقتصادی (در حوزه قدرت سخت)، اشاعه فرهنگ چینی، دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی (در حوزه قدرت نرم) به مقابله با قدرت‌های منطقه ای و فرامنطقه ای اقدام نموده و موازنه این منطقه را به نفع خود رقم زده است. در این راستا این کشور در حال گسترش و تبلیغ فرهنگ چینی از طریق رسانه‌ها و با اتکا به توان اقتصادی می‌باشد. نقش دیپلماسی فعال و سیاست خارجی این کشور نیز در دستیابی به این اهداف بسیار چشمگیر است. دیپلماسی چین در طول دو دهه اخیر توسط مفهوم «خیزش صلح آمیز» و با تاکید بیشتر روی اقتصاد هدایت شده است. و بیشتر روی شاخص‌های قدرت نرم متمرکز می‌شود.

### کلید واژه‌ها

قدرت نرم، موازنه قوا، نهادهای بین‌المللی، خیزش صلح آمیز، دیپلماسی عمومی.

\* عضو هیأت علمی و استادیار گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران  
\*\* کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل ظهور کردند و جهان را به دو منطقه نفوذ شرق و غرب میان خود تقسیم کرده و پایه‌های یک نظام دو قطبی را پی ریختند. با پیچیده تر شدن مسائل بین‌المللی در سال‌های دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ و پس از آن و همچنین ظهور قدرت‌های منطقه‌ای، پیدایش قدرت‌های نظامی و اقتصادی و نقش فزاینده جهان سوم در امور بین‌المللی، این دو قطب تا اوایل دهه ۱۹۹۰ جایگاه محوری خود را در سطح نظام بین‌الملل حفظ نموده و عمده تحلیل‌های روابط بین‌الملل نیز متوجه این دو قطب بود.

فروپاشی شوروی و استقلال جماهیر شوروی همانند دومینوهای بودند که یکی پس از دیگری سقوط کرده و به دامان غرب می‌افتادند. نظریه‌پردازان تئوری دومینو زمانی از این تئوری برای اشاره به خطر گسترش کمونیسم از کشوری به کشورهای دیگر استفاده می‌کردند. حوادث دهه ۹۰ یادآور تئوری دومینو بود، با این تفاوت که این بار دومینوها، نه کشورهای بی طرف جهان سوم، بلکه کشورهای بودند که تا روز قبل از استقلال متعلق به بلوک شرق بوده و تحت سلطه شوروی اداره می‌شدند. علاوه بر آن ایدئولوژی مسلط بر این کشورها پس از استقلال نه کمونیسم بلکه لیبرالیسم بود. به هر حال پس از فروپاشی شوروی، دوران جدیدی در عرصه بین‌الملل آغاز شد. ایالات متحده آمریکا با توجه به پیشینه تاریخی‌اش خصوصاً حضور در دو جنگ جهانی و پیروزی در آن و مقابله با توسعه طلبی اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد، وظایف گسترده‌ای را در راستای برقراری نظم نوین جهانی برای خود تعیین نمود. این کشور با تجربه پیروزی در دو جنگ بزرگ و پیروزی ایدئولوژیک در برابر ابرقدرت شوروی، به تثبیت موقعیت خود در سطح نظام بین‌المللی پرداخت که زمینه‌های آن را از دهه‌های قبل فراهم ساخته بود. آمریکا در این راه به چنان موفقیتی دست یافت که بسیاری از تئوری پردازان روابط بین‌الملل، از جمله کنت والتز (۲۰۰۰) در مقاله «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، ویلیام سی. ولفورث (۱۹۹۹) در مقاله «ثبات در جهان تک قطبی»، جان ایکنبری (۲۰۰۲) در بحثی تحت عنوان «نظام تک قطبی آمریکایی: سرچشمه‌های استمرار و افول»، دیوید هلد و ماتیاس آرچیوگی (۲۰۰۴) در کتاب قدرت آمریکا در قرن ۲۱، ساختار نظام بین‌المللی پس از فروپاشی ساختار دو قطبی را به صورت ساختار تک قطبی مورد تحلیل قرار دادند. لذا نظم بین‌المللی دهه ۹۰ بازتاب توزیع قدرت در جهان بعد از جنگ جهانی دوم و

جنگ سرد بود که بازیگر عمده آن نیز آمریکا بود، در حالی که نظم امروزی منعکس کننده گسترش نفوذ قدرت‌های در حال ظهور از قبیل چین است. سلسله مراتب متفاوت قدرت، منجر به ظهور قطب‌های جدیدی در عرصه جهانی می‌شود، آن هم با قوانین و هنجارهای متفاوت که منافع دولت‌های قدرتمندی را بازتاب می‌دهد که در شکل یافتن آن نقش داشته‌اند.

در حال حاضر آمریکا با خیزش دولت‌های قدرتمندی در سطوح منطقه ای و جهانی مواجه شده که نقش بیشتری را در تحولات منطقه ای و جهانی خواستارند و از توانایی تأثیرگذاری بر سیاست گذاری داخلی دیگر کشورها، اشاعه عقاید و باورهایشان، اعمال قدرت و ایجاد ثبات در فراسوی مرزهایشان در نقاطی که منابع تهدید وجود دارد، برخوردارند. این کشورها که دارای پتانسیل تبدیل شدن به یک قطب منطقه ای هستند، می‌کوشند تا از طریق یافتن راه‌های موثر سلسله مراتب فعلی نظام بین‌المللی را به چالش کشیده و جایگاه خود را به عنوان یک قطب قدرت در نظام چند قطبی آینده ارتقا دهند (Flemes, 2007: 14).

پس از گذشت دو دهه از پیروزی ایدئولوژیک غرب بر شرق، نشانه‌هایی از ظهور مجدد شرق این بار نه در شوروی یا روسیه بلکه در چین آشکار شده است. در حال حاضر مهم‌ترین قدرت منطقه ای که در دو دهه اخیر ظهور کرده و در حال گسترش حوزه نفوذ خود به سراسر جهان و خصوصا مناطق حاشیه خود یعنی شرق و جنوب شرق آسیا می‌باشد، چین است. همانند ایالات متحده در قرن ۱۸ و ۱۹ که قاره آمریکا را حیات خلوت خود می‌دانست و اهمیت اساسی آن برای ایالات متحده غیرقابل انکار بود، چین نیز در ابتدا در پی کسب نفوذ در منطقه شرق و جنوب شرق آسیا برآمده و قصد ایجاد محیطی امن برای خود دارد. این کشور با توجه به رشد اقتصادی، دیپلماسی فعال و سیاست خارجی موفق خود، به تدریج توانسته نفوذ بیشتری را در عرصه بین‌المللی و فرآیند تصمیم‌گیری‌های جهانی کسب نموده و سهم بیشتری را نیز از تقسیم قدرت جهانی خواستار است.

در این رابطه جوزف نای در کتاب جدیدش آینده قدرت استدلال می‌کند که در سال‌های آتی، جهان دو تغییر مهم را در افق قدرت تجربه خواهد کرد: انتقال قدرت و انتشار قدرت. برخلاف آنچه بسیاری معتقدند آمریکا در حال نزول نیست، بلکه ما شاهد خیزش دیگران هستیم، به عنوان مثال آسیا به دنبال کسب اهمیت تاریخی خود در امور جهانی می‌باشد. در قرن ۲۱ یک انتقال روشن قدرت از غرب به شرق به وقوع خواهد پیوست. اگرچه، شاید خیلی مهم‌تر از آن، انتشار مداوم قدرت باشد. چرا که با توجه به پیشرفت‌های ارتباطاتی، اطلاعاتی و همچنین کاهش

موانع و هزینه‌ها برای حضور در عرصه بین‌المللی، روز به روز شاهد فعالیت شمار بیشتری از مردم در صحنه جهانی هستیم. با در نظر گرفتن این گرایش‌ها، استفاده هوشمندانه از قدرت سخت و نرم، در آینده بسیار حائز اهمیت خواهد بود. (Nye, 2011: Preface)

در آخرین سال‌های سده بیستم رهبران چین با هدف تغییر و تحول سیاست خارجی خود، تصمیم بر این گرفتند که به جای تکیه بر مسائل نظامی، بیشتر روی تقویت شاخص‌های قدرت نرم در سطح جهانی و خصوصا منطقه جنوب شرق آسیا که از پتانسیل‌های بسیار بالایی برای گسترش در آن برخوردار بود، تاکید نمایند. کاهش تحرکات نظامی و ایجاد فضایی صلح آمیز در این منطقه، اولین اقدام در راستای این سیاست بود. که در درجه اول زمینه توسعه هر چه بیشتر چین را فراهم نموده و سپس چهره این کشور را در نزد کشورهای منطقه خصوصا کشورهای جنوب شرق آسیا بهبود بخشیده و زمینه حضور بیشتر و فعال‌تر این کشور در معادلات منطقه‌ای را افزایش دهد. در این راه چین از ابزارهای فرهنگی، دیپلماتیک و سیاست خارجی برای گسترش قدرت نرم خود در کشورهای این حوزه استفاده نمود. لذا در نوشتار حاضر ابتدا قدرت نرم به عنوان چارچوب مفهومی، تبیین شده و سپس مختصرا به ظهور چین در قالب قدرت سخت می‌پردازیم و پس از آن ابزارهایی را که چین در قالب قدرت نرم برای گسترش نفوذ و حضور خود در منطقه شرق آسیا مورد استفاده قرار داده، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### گفتار اول: چارچوب مفهومی پژوهش (بررسی مفهوم قدرت نرم)

این مفهوم در سال ۱۹۹۰ و از طرف جوزف نای نظریه پرداز آمریکایی و به عنوان جایگزین قدرت سخت با انتشار مقاله ای در نشریه فارن پالیسی مطرح شد. موضوع اصلی مقاله جوزف نای راه‌های مقابله با نفوذ کمونیسم به رهبری شوروی از طریق نفوذ از درون بدون به‌کارگیری قدرت نظامی بود. نای قدرت را به دو نوع تقسیم می‌کند؛ قدرت سخت و قدرت نرم. منظور او از قدرت سخت بهره‌گیری از زور و اجبار (توان نظامی و جز آن) برای تحمیل اراده خویش به دیگران است. وی همچنین عامل اقتصاد را جزو منابع قدرت سخت به شمار می‌آورد (Nye, 1990: 153). اما در بین برخی از تحلیل‌گران، خصوصا تحلیل‌گران ایرانی اقتصاد به عنوان منبعی از قدرت نیمه سخت که حالتی میانه بین قدرت نرم و سخت دارد، بکار می‌رود که در آن کشور یا کشورهای برخوردار از آن با ساز و کارهایی نظیر محاصره اقتصادی،

تطمیع، رشوه دادن، انعقاد قرار داد و امثال آن، اراده خود را به دیگران تحمیل می‌نمایند. حمید مولانا نیز قدرت را به دو بخش تقسیم کرد. قدرت نرم یا ناملموس که منابع آن دین، ارزش‌ها، باورها، ایدئولوژی و دانش هستند و قدرت سخت یا ملموس که در مواردی چون منابع طبیعی، جمعیت، ثروت، ابزار نظامی و جنگی و غیره ریشه دارد. به اعتقاد مولانا، قدرت نرم زیربنای قدرت سخت بوده و ماهیت آن را مشخص می‌نماید (Mowlana, 1986).

از نظر نای قدرت نرم بر جاذبه و قابلیت شکل دادن به علائق دیگران متکی است. وی معتقد است که رضایت و اغوا همواره موثر تر از زور و اجبار است و ارزش‌هایی از قبیل دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌های فردی بسیار تأثیرگذارتر از نیروی نظامی می‌باشند. نای استدلال می‌کند که به دو دلیل به‌کارگیری قدرت نرم از قدرت سخت دشوارتر است؛ اول اینکه بسیاری از ابزارهای حیاتی قدرت نرم خارج از اراده و کنترل دولت‌ها می‌باشد و دوم اینکه قدرت نرم به طور غیر مستقیم با شکل دهی به محیط سیاسی عمل می‌کند و اثربخش بودن آن ممکن است فرایندی بسیار طولانی و زمان بر باشد. بعلاوه این تنها دولت‌ها نیستند که برای دستیابی به اهدافشان از قدرت نرم استفاده می‌کنند، بلکه تمامی بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل از قبیل سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی از این سیاست پیروی می‌کنند که این امر نیز موجب پیچیدگی هرچه بیشتر این مفهوم شده و درک آن را برای بازیگران عرصه بین‌المللی دشوارتر می‌سازد. به عقیده نای قدرت نرم دو نوع تأثیر مستقیم و غیر مستقیم دارد. تأثیر غیر مستقیم زمانی اتفاق می‌افتد که دیگران بدون توجه به آن چه انجام می‌دهید جذب شما می‌شوند و تأثیر مستقیم نیز زمانی است که شما تلاش می‌کنید جذب شدن دیگران را از طریق رسانه یا راه‌های گوناگون دیگر افزایش دهید (Nye, 2005: 17). با توجه به مباحث مورد نظر نای تأثیر گذاری قدرت نرم فراتر از چارچوب‌های تعریف شده در سیاست موازنه قوای کلاسیک می‌باشد (Clark, 2003: 182).

منابع اصلی قدرت نرم از نظر نای عبارتند از فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی، دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی. فرهنگ از آن جهت که موجب نوعی همانندسازی و جذب دیگران به سمت برخی ارزش‌ها و باورها می‌شود، منبع قدرت به شمار می‌رود. از نظر نای و برخی دیگر از نظریه پردازان قدرت نرم، برخی فرهنگ‌ها بیش از فرهنگ‌های دیگر به منبعی برای قدرت نرم کشورها تبدیل می‌شوند. این فرهنگ‌ها با برخورداری از ویژگی‌هایی از قبیل انعطاف پذیری، پویایی، برخورداری از ارزش‌های پایدار و جهانی، اخلاق محوری، قدرت اشاعه و تولیدات

فرهنگی، عاملی مهم در تأثیرگذاری و نفوذ بر دیگران به شمار می‌رود و هر چقدر یک فرهنگ به میزان بیشتری از این ویژگی‌ها برخوردار باشد، قدرتمندتر تلقی می‌شود. دومین منبع قدرت نرم، که منبع تهدید نرم نیز تلقی می‌شود، دیپلماسی عمومی است. دیپلماسی عمومی یکی از اشکال چندگانه دیپلماسی است که به مدیریت روابط کشورها با یکدیگر و با دیگر بازیگران در روابط بین‌المللی اطلاق می‌شود. از نظر جوزف نای دیپلماسی عمومی دارای سه بعد اساسی ارتباطات روزانه، ارتباطات استراتژیک و گسترش روابط دامنه دار و طولانی مدت با افراد کلیدی می‌باشد. به زعم نای یک دیپلماسی عمومی اثر بخش مانند یک خیابان دو طرفه است که علاوه بر سخن گفتن، گوش دادن را هم در بر می‌گیرد و این امر مستلزم آن است که بدانیم چگونه پیام خود را به گوش آنان برسانیم و برای انجام این کار، باید مخاطبان خود را بشناسیم. سومین بعد قدرت نرم سیاست خارجی است. سیاست خارجی شامل اهداف مشخص، عوامل وابسته به آن اهداف، توانایی کشور در رسیدن به یک استراتژی سودمند، اجرای استراتژی و نهایتاً ارزیابی و کنترل آن است. چگونگی اعمال سیاست‌های یک کشور در سایر کشورها، بر قدرت نرم آن تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال به زعم جوزف نای سیاست‌های یک جانبه آمریکا در کشورهای دیگر در دوران حکومت جمهوری خواهان، موجب کاهش قدرت نرم این کشور شده است. وی در این مورد انتقاداتی را به جرج دبلیو بوش، رئیس جمهور سابق ایالات متحده وارد کرده بود. از نظر وی سیاست‌های داخلی نیز چنانکه سلطه‌جویانه یا متکی بر زور باشد، می‌تواند در کاهش قدرت نرم موثر باشد (Nye, 2005: 14-31).

از طرفی دیگر همان گونه که استیون لوکس بیان می‌دارد همه اقدامات نظامی قدرت سخت نبوده و همه اقدامات غیر نظامی نیز قدرت نرم به شمار نمی‌آیند و کشیدن یک خط تمایز بین این دو نوع از قدرت بسیار دشوار می‌باشد. نیروی نظامی گاهی اوقات به عنوان قدرت نرم عمل می‌کند، همان گونه که آدولف هیتلر و جوزف استالین با ترویج و تبلیغ اسطوره‌های شکست ناپذیری، به جذب و تأثیرگذاری بر افکار عمومی می‌پرداختند. همچنین کاریزمای ناپلئون اول به عنوان یک ژنرال بزرگ و قهرمان نظامی، بسیاری از مردم و حتی اشراف فرانسه را جذب او نمود و به نوعی منبع قدرت نرم برای او به شمار می‌آمد (Lukes, 2005: 70). بنابراین تفکیک کامل بین قدرت نرم و سخت اگر امکان پذیر نباشد، بسیار دشوار است. در این رابطه جانسیس

مترن<sup>۱</sup> معتقد است جمله معروف بوش که اظهار داشت «هر کس که با ما نیست، بر علیه ماست»، از آنجایی که هیچ تهدید واضحی را بیان نمی‌کند، نوعی قدرت نرم به شمار می‌رود (Mattern, 2005: 583). در حالی که بسیاری آن را نوعی از تهدید و ابزار قدرت سخت می‌دانند.

در سطح دانشگاهی نیز مباحث و مناظرات بسیاری بین نظریه پردازان واقع گرا از قبیل کنت والتز، مرشایمر، استفن والت و نیل فرگوسن از یک طرف و نظریه پردازان لیبرال از قبیل جوزف نای، کاتزنشتاین، جانسی مترن و الکساندر وووینگ<sup>۲</sup> از طرف دیگر در ارتباط با مفید یا غیرمفید بودن مفهوم قدرت نرم، چگونگی تأثیر متقابل قدرت سخت و نرم بر یکدیگر، چگونگی رابطه بین ساختار و کارگزار، شکل گیری موازنه نرم و بسیاری دیگر از مباحث صورت گرفته است. این مفهوم توسط بسیاری از نظریه پردازان غیر لیبرال روابط بین‌الملل خصوصاً واقع گرایان مورد انتقاد قرار گرفته است. به عنوان مثال نیل فرگوسن این مفهوم را غیر موثر و غیر مفید می‌داند. دیگر نویسندگان نو واقع گرا به استثنای استفن والت این مفهوم را غیر قابل دسترسی دانسته و معتقدند که بازیگران عرصه روابط بین‌الملل تنها دو نوع گرایش و یا انگیزه برای عمل دارند: انگیزه‌های اقتصادی و انگیزه‌های مرتبط با اجبار و نیروی نظامی (Mattern, 2005: 586).

با توجه به تقابل مفهوم قدرت نرم با قدرت سخت که معیار اندازه گیری قدرت ملی از جانب واقع گرایان بوده و روی شاخص‌هایی مانند نیروی نظامی، میزان جمعیت و تولید ناخالص داخلی تاکید دارد و همچنین انتقادات وارده از جانب واقع گرایان در ارتباط با نامشخص و غیر قابل اندازه گیری بودن معیارهای قدرت نرم، برخی تلاش‌های دیگر از طرف نظریه پردازان قدرت نرم برای پاسخ به این انتقادات صورت گرفته است. از جمله اینکه نظریه پردازان قدرت نرم با اشاره به جنگ ویتنام و شکست ایالات متحده با وجود برتری قاطع این کشور در شاخص‌های قدرت سخت، کارآمدی مفهوم قدرت سخت را زیر سؤال می‌برند. آنها همچنین اعتقاد دارند که با استفاده از ابزارهایی از قبیل نظرسنجی‌های عمومی، مصاحبه با افراد شاخص و مطالعات موردی می‌توان میزان جاذبه و نفوذ و در نتیجه قدرت نرم را اندازه‌گیری نمود. اولین اقدام در این رابطه توسط انیستیتوی

1- Janice Bially Mattern

2- Alexander Vuving

حکومت<sup>۱</sup> در بریتانیا انجام شد و در مجله مونوکل<sup>۲</sup> در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، که در بردارنده مجموعه ای از شاخص‌ها و ضرایب برای اندازه‌گیری قدرت نرم می‌شد. پنج شاخص اصلی این موسسه برای اندازه‌گیری قدرت نرم عبارت بودند از فرهنگ، دیپلماسی، آموزش، تجارت (و نوآوری) و شیوه حکومت. که این شاخص‌ها در وهله اول در ۲۶ کشور مورد مطالعه و سنجش قرار گرفت و نتایج جالبی را کسب نمود (McClory, 2011).

چین در ابتدا و پس از شروع اصلاحات در این کشور ابتدا به تقویت شاخص‌های قدرت سخت خود پرداخته و سپس با اتکا به این توانایی‌ها و خصوصا توان اقتصادی‌اش، روی تقویت قدرت نرم خود تمرکز نمود. لذا در ابتدا به بررسی استراتژی قدرت سخت چین خصوصا در زمینه اقتصادی پرداخته و سپس پیگیری سیاست قدرت نرم توسط این کشور را بررسی می‌نماییم.

### گفتار دوم: استراتژی افزایش قدرت سخت چین

تا قبل از شروع اصلاحات سیاسی در چین، تمرکز سیاست مداران و طبقه حاکم این کشور بیشتر روی افزایش توان نظامی، ایجاد امنیت از طریق سرکوب و فشار سیاسی در داخل و بسط و توسعه ایدئولوژی کمونیسم بود. ظهور چین به عنوان یک قدرت بزرگ تقریباً از سه دهه پیش آغاز شد، زمانی که دنگ شیائوپنگ، معمار اصلاحات این کشور، برقراری ثبات و آرامش را هدف اصلی خود قرار داد. از آن زمان تا به حال چین همواره در حال رشد بوده است و در همه زمینه‌ها با رشد بی سابقه‌ای به پیش رفته و رقبای منطقه‌ای و جهانی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده است. با شروع اصلاحات در این کشور، راه برای پرداختن به سایر شاخص‌های قدرت سخت فراهم شد. این کشور با تکیه بر مزیت‌های عمده خود، افق‌های جدیدی را پیش روی خود گشوده است (شرق، ۱۳۹۱).

مهم‌ترین شاخص‌های قدرت سخت که تأثیر بسزایی در میزان قدرت ملی کشورها دارند عبارتند از میزان حجم و رشد اقتصادی، نیروی انسانی در دسترس، نیروی نظامی و همچنین روند تغییرات این شاخص‌ها در طول زمان. کشور چین در طول سه دهه قبل و خصوصا دو دهه اخیر با سرعت بسیار زیادی در حال رشد بوده و توانسته در اکثر شاخص‌ها و معیارهای قدرت

1 - The Institute for Government

2 - Monocle



سخت به سطح یک ابرقدرت نزدیک شود. بزرگ‌ترین و مشخص‌ترین برتری و مزیت نسبی چین، اقتصاد در حال رشد و عظیم این کشور است. اقتصاد چین که تا همین ۱۲ سال پیش در رده هفتم جهانی از لحاظ حجم و میزان تولید ناخالص داخلی قرار داشت با چنان سرعتی رشد نمود که توانست در مدت زمان کوتاهی، ۵ اقتصاد بزرگ جهان از قبیل ژاپن، آلمان، فرانسه و بریتانیا را پشت سر گذاشته و به رده دوم جهانی صعود کند. پیش بینی می‌شود این کشور در ۱۰ سال آینده ایالات متحده را نیز پشت سر گذاشته و به رتبه اول جهانی برسد. این کشور با نرخ رشد متوسط ۱۰٪ در سی سال گذشته، سریع‌ترین اقتصاد عمده در حال رشد می‌باشد. بعلاوه چین در حال حاضر بزرگ‌ترین صادرکننده و دومین واردکننده جهان است و تراز تجاری این کشور در سال ۲۰۱۲، به میزان ۱۹۰ میلیارد دلار بوده، این در حالی است که تراز تجاری ایالات متحده در همین سال ۴۸۶- میلیارد دلار می‌باشد که بخش عمده کسری آن مربوط به تجارت آمریکا با چین می‌باشد (IMF, 2013).

صندوق بین‌المللی پول، در یکی از جدیدترین پیش‌بینی‌های خود تاریخ زمانی را که اقتصاد چین از آمریکا پیشی خواهد گرفت، تعیین کرده است. بر اساس این پیش‌بینی در سال ۲۰۱۶ تولید ناخالص داخلی چین بر اساس برابری قدرت خرید از رقم آمریکا بیشتر خواهد شد (IMF, 2013). در این سال سهم آمریکا از تولید جهانی به ۱۷/۷ درصد می‌رسد و سهم چین نیز ۱۸ درصد خواهد بود. به علاوه با توجه به دیگر پیش‌بینی‌های انجام شده توسط صاحب نظران و مؤسسات اقتصادی مختلف، حداکثر تا یک دهه دیگر (۲۰۲۰)، چین در صدر اقتصاد جهانی قرار خواهد گرفت و بزرگ‌ترین اقتصاد جهان خواهد شد، اتفاقی که حدود یک قرن پیش و در سال ۱۹۲۰ برای آمریکا روی داد. سلطه اقتصادی آمریکا یک قرن طول کشید و در این مدت رقبای بسیاری از قبیل آلمان، شوروی و ژاپن ظهور کردند، اما هیچ‌کدام نتوانستند اقتصاد آمریکا را با چالشی جدی مواجه کنند. امروز به نظر می‌رسد، اقتصاد آمریکا نیز همانند ابرقدرت‌های پیشین، از قبیل امپراتوری بریتانیا، فرانسه و روسیه به ضعف گراییده است. این کشور با رقیب بسیار قدرتمندی مواجه شده است که با رشدی غیر قابل کنترل در مسیر توسعه قرار دارد.

چین با یک میلیارد و سیصد و پنجاه میلیون نفر، حدود یک پنجم جمعیت و نیروی کار جهان را در خود جای داده است. جمعیت بسیار زیاد این کشور فرصت‌های بسیاری را در اختیار این کشور قرار می‌دهد، چین با در اختیار داشتن بیش از یک پنجم از نیروی انسانی جهان

پتانسیل بسیار بالایی در همه زمینه‌ها برای تبدیل شدن به ابرقدرت داراست. در حال حاضر جمعیت چین بیش از چهار برابر ایالات متحده آمریکا است و این به معنی نیروی کار بیشتر، تولید بیشتر و نیروی نظامی بیشتر برای چین می‌باشد. از طرفی دیگر نیز این کشور با مدیریت مناسب منابع اقتصادی و ایجاد شرایط ثبات از قبیل نرخ پایین بیکاری، افزایش سالانه درآمد سرانه و شاخص توسعه انسانی، زمینه را برای امنیت بیشتر این جمعیت فراهم نموده است (IMF, 2013).

در بررسی‌های کلاسیک، خصوصاً بررسی‌هایی که واقع‌گرایان انجام می‌دادند، نیروی نظامی نیز عاملی تعیین‌کننده در میزان قدرت یک کشور محسوب می‌شد. اما با پایان جنگ سرد و شروع عصر جهانی شدن، اولویت‌ها دچار تحول اساسی شدند، با این وجود همچنان توان نظامی از شاخص‌های مهم قدرت یک کشور به شمار می‌آید. گری میلهولین مؤسس و کارشناس «طرح کنترل تسلیحات اتمی ویسکانسین»<sup>۱</sup> بر این باور است که این امری غیرعادی است که کشور با برتری اقتصادی، اهداف نظامی در سر نپرواند و گرچه در حال حاضر چین نمی‌تواند به رقابت نظامی با آمریکا بپردازد اما باید به خاطر داشت که قدرت نظامی آمریکا ناشی از قدرت اقتصادی این کشور است و روزی که چین از نظر اقتصادی ثروتمندتر از کشورهای دیگر شود به برتری نظامی نیز دست خواهد یافت (Milhollin, 2005). در حال حاضر نیز ارتش چین بزرگ‌ترین ارتش جهان بوده و دارای دومین بودجه نظامی می‌باشد (CIA Factbooks, 2012). این کشور با اتکا به ابزارهایی از قبیل سازمان همکاری شانگهای به همراه روسیه توانسته است تا حدودی موازنه نظامی با آمریکا را برقرار نماید. مخارج نظامی آمریکا به طور کلی مساوی با بقیه کشورهای جهان است. اما اقتصاد آمریکا نمی‌تواند چنین مخارجی را تحمل کند و کاهش عمده بودجه اجتناب‌ناپذیر است.

کشور چین با اتکا به ابزارهای فوق‌خصوصاً توان اقتصادی توانسته موقعیت خود را در سطح نظام بین‌الملل ارتقا داده و به سطح یک ابرقدرت نزدیک شود. اما همان‌گونه که در ارتباط با جنگ ویتنام اشاره نمودیم، معیارهای قدرت سخت برای بررسی میزان قدرت و برتری یک کشور کافی نبوده و لذا لازم است که شاخص‌های قدرت نرم نیز برای چین بررسی شده تا بتوان تحلیل مناسبی برای ارتقای این کشور در عرصه سیاست بین‌الملل فراهم نمود.

1 - Wisconsin Project on Nuclear Arms Control

### گفتار سوم: قدرت نرم چین در جنوب شرق آسیا

ظهور چین در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم واکنش‌های متفاوتی را در جامعه بین‌المللی موجب شده است. در حالی که بسیاری از کشورهای همسایه چین، رشد پایدار این کشور را به صورت فرصتی برای خود می‌شمارند، برخی دیگر از کشورها از قبیل ژاپن و ایالات متحده با دیده تردید به آن می‌نگرند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ چین تلاش نمود با استفاده از تقویت نیروی نظامی در دریای چین جنوبی نوعی ترس و وحشت را در بین کشورهای آسیایی به وجود آورد، به طور همزمان نیز این کشور از سایر کشورهای منطقه درخواست می‌نمود تا اتحادهای خود خصوصا با ایالات متحده را لغو نمایند، چرا که این اتحادها برخاسته از دوران جنگ سرد بوده و در حال حاضر نیازی به آنها نیست. این استراتژی نتیجه معکوس گرفت. کشورهای منطقه در درجه اول رفتار تهاجمی چین را محکوم کرده و سپس تبادلات نظامی خود را با ایالات متحده تقویت نمودند، که منجر به گسترش و حضور فعال‌تر نیروی نظامی آمریکا در منطقه شد (Shambaugh, 2005: 32). پس از این وقایع دولتهایی از قبیل فیلیپین شروع به حضور نظامی در دریای چین جنوبی نموده و حتی در جلساتی که شورای امنیت ملی این کشور تشکیل می‌داد، به احتمال حمله نظامی چین و واکنش مناسب پرداخته می‌شد. در مقابل، چین به شدت اعمال کشورهای مثل فیلیپین را محکوم نمود که این نیز منجر به بی‌اعتمادی بیشتر کشورهای این حوزه نسبت به چین شد (McCarthy, 1999). در مجموع می‌توان گفت که چین در اواخر دهه ۱۹۹۰ سیاست خارجی منسجم و موثری در منطقه آسیا نداشته و بیشتر روی اقتصاد، نیروی نظامی و سایر شاخص‌های قدرت سخت تاکید داشت.

چین با آگاهی از این اشتباهات راه دیگری را در پیش گرفت. پس از مباحث طولانی در داخل و بین مقامات این کشور، حزب حاکم تصمیم بر این گرفت که میزان اقدامات نظامی خود را کاهش داده و بیشتر روی تقویت قدرت نرم این کشور در سطح جهانی تاکید نماید. بدین منظور رهبران چین تصمیم گرفتند فضایی صلح آمیز در منطقه جنوب شرق آسیا ایجاد کنند که در درجه اول زمینه توسعه هر چه بیشتر چین را فراهم نموده و سپس چهره این کشور را در نزد کشورهای منطقه خصوصا کشورهای جنوب شرق آسیا بهبود بخشیده و زمینه حضور بیشتر و فعال‌تر این کشور در معادلات منطقه ای را افزایش دهد. برای دستیابی به چنین اهدافی، چین باید نقش بسیار برجسته ای را ایفا می‌نمود. با وقوع بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷، زمینه حضور بیشتر چین در جنوب شرق آسیا فراهم شد. پیشنهاد همکاری و کمک

برای بهبود اوضاع کشورهای بحران زده جنوب شرق آسیا اولین و مؤثرترین اقدامی بود که توسط چین انجام شد و تأثیر بسزایی در بهبود چهره این کشور نزد ملل جنوب شرق آسیا داشت (Shambaugh, 2004: 77). چین با تمرکز بر حوزه قدرت نرم، بدون درگیری مستقیم با ایالات متحده که در شاخص‌های قدرت سخت بی رقیب بود، می‌توانست در دراز مدت قدرت نرم آمریکا را کاهش داده و به ارتقای خود بپردازد (Sutter, 2005: 12-16).

با اینکه سیاست اعلامی چین، عدم دخالت در امور داخلی کشورها معرفی شده، اما این کشور به صورت بسیار ماهرانه‌ای اقدام به استفاده از قدرت نرم برای نفوذ در کشورهای دیگر و خصوصا کشورهای منطقه جنوب شرق آسیا<sup>۱</sup> نموده است. به عنوان مثال اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا که مهم‌ترین سازمان منطقه ای در این منطقه می‌باشد، تحت تأثیر نفوذ چین در کشورهای قبیل تایلند، لائوس، برمه و کامبوج تصمیماتی در راستای منافع چین اتخاذ می‌کند تا جایی که در سال‌های اخیر تصمیمات این سازمان و اجماع در آن تا حد زیادی به واکنش چین به آنها بستگی دارد. در این رابطه برخی معتقدند با افزایش نفوذ و قدرت نرم چین در منطقه جنوب شرق آسیا، این کشور یک بازی با حاصل جمع صفر را در مقابل آمریکا شروع کرده است که توسعه هر چه بیشتر چین موجب افول بیشتر آمریکا می‌شود. برخی نیز معتقدند ظهور چین در دو دهه قبل بیشتر متوجه منافع اقتصادی چین بوده و برای منطقه شرق آسیا نیز سودآور بوده و منافع آمریکا را تهدید نمی‌کند. یک دیدگاه دیگر نیز معتقد است که صرف نظر از اهداف چین در جنوب شرق آسیا، در مورد ظرفیت‌های چین اغراق شده است، چرا که قدرت نرم این کشور بسیار محدود بوده و علاوه بر آن این کشور دوستان کمی در این منطقه داشته و امکان به چالش کشیدن آمریکا حداقل در کوتاه مدت وجود ندارد.

روابط آسه آن و چین از اوایل دهه ۱۹۹۰ شروع شد. در سال ۱۹۹۱ چین به عضویت ناظر این سازمان در آمد و سه سال بعد روابط رسمی چین و آسه آن توسط دبیر کل این سازمان و وزیر امور خارجه چین با امضای اسناد مربوطه در بانکوک آغاز شد. عواملی همچون وقوع بحران مالی و اقتصادی در آسیا، افزایش نرخ تجارت درون منطقه ای و گسترش منطقه گرایی در سطح جهان منجر به شکل گیری آسه آن + ۳ و گسترش روابط چین با کشورهای آسه آن شد (سازمند، ۱۳۸۸: ۵۸). از آن پس روابط دو طرف همواره گسترش یافته. در سال ۱۹۹۷

1 - ASEAN

اجلاس چین و آسه آن در کوالالمپور برگزار شد که بر همکاری بیشتر کشورهای آسه آن و چین در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تاکید داشت و اسنادی نیز در این مورد به امضا رسید. در طی این اجلاس چین با تاسیس صندوق همکاری چین-آسه آن با هدف حمایت از کشاورزی، فناوری ارتباطات، حمل و نقل، آموزش و توسعه منابع انسانی موافقت نمود. در سال ۲۰۰۳ نیز در اجلاس آسه آن-چین در بالی «همکاری استراتژیک برای صلح و رفاه» توسط دو طرف به امضا رسید که بعدها نیز منجر به امضای «معاهده دوستی و همکاری آسه آن» شد (Leon, 2005). اما مهم‌ترین ابتکار عمل و توافق کشورهای آسه آن+۳ در ایجاد جامعه شرق آسیا در سال ۲۰۰۴ بود که زمینه‌های تحقق هر چه بیشتر همگرایی کشورهای منطقه را فراهم نمود (سازمند، ۱۳۸۸: ۸۰).

افزایش قدرت نرم چین در منطقه جنوب شرق آسیا با مشارکت این کشور در سازمان‌های بین‌المللی این منطقه آغاز و سپس با کمک‌های مالی فراوانی که در اختیار این کشورها قرار داد، خصوصا در دوران بحران مالی سال ۱۹۹۷ پیگیری شد و در حال حاضر نیز به حوزه‌های فرهنگی و دیپلماتیک گسترش یافته است. علی‌رغم استقلال کشورهای جنوب شرق آسیا از قدرت‌های استعماری در قرن بیستم، این کشورها نتوانستند به رشد مداومی که انتظارش را داشتند، برسند. لذا اغلب اعضای «آسه آن» بجز سنگاپور به شدت در حال برنامه ریزی برای توسعه بوده و همچنان به دنبال الگویی مناسب برای توسعه می‌باشند چرا که توسعه صلی‌ترین و مهم‌ترین دغدغه این کشورها می‌باشد.

در طول دوران جنگ سرد مائو تلاش بسیاری نمود تا رهبری جنبش سوسیالیستی جهان سوم را در دست گیرد و در حمایت از احزاب کمونیست کشورهای جنوب شرق آسیا بسیار فعال بود. راهکار چین در دوران رهبری مائو برای توسعه این کشورها مالکیت اشتراکی مردم بود. با توجه به ضعف اقتصادی و فقر چین در این دوران، بسیاری از کشورهای جنوب شرق آسیا راهکارهای چین را به دیده تحقیر نگریسته و به آن توجهی نداشتند. در این دوران این کشورها با طی کردن مراحل از آزمون و خطا و پیگیری استراتژی‌های جایگزینی واردات، صادرات محور و دولت توسعه‌گرا، به تجارب مفیدی دست یافتند. در این بین کشورهایی از قبیل تایوان، کره جنوبی، هنگ کنگ و سنگاپور که استراتژی صادرات محور و دولت توسعه‌گرا را برگزیده بودند به موفقیت بیشتری دست یافتند که روزنه امیدی بود برای دیگر کشورهای جنوب شرق آسیا (Amsden, 2001: 106-110).

سال‌های متمادی، متفکران غربی ترکیب دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد را تنها راه موثر برای توسعه کشورهای در حال توسعه قلمداد می‌کردند. در ابتدای شکل‌گیری آسه آن پنج عضو اصلی آن یعنی اندونزی، تایلند، مالزی، سنگاپور و فیلیپین مدل توسعه سرمایه‌دارانه غربی را برای توسعه خود برگزیدند. این کشورها با وجود استراتژی‌های متفاوت در این مسیر، از اصول اقتصاد بازار آزاد منحرف نشدند (Islam, 2000: 65-66). کشورهایی از قبیل لائوس و ویتنام نیز تا قبل از فروپاشی شوروی، می‌توان گفت مدل توسعه کمونیستی را پیگیری کرده بودند اما فروپاشی شوروی این کشورها را نیز واداشت تا در سیاست‌های توسعه خود تجدید نظر کرده و یا حداقل آن را اصلاح کنند و بیشتر به سمت اقتصاد بازار آزاد حرکت کنند. کامبوج و برمه نیز تا حدودی تجارب مشابهی داشتند. کشورهای عضو آسه آن که توسعه سرمایه‌دارانه را برگزیده بودند، در مقابل این گروه از کشورها قرار گرفتند. بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا که از تایلند آغاز شده و سپس به سایر کشورهای آسیا گسترش یافت، آزمون سختی برای این کشورها بود. این بحران موجی از جریان‌ات ضد غربی را در این کشورها به راه انداخته و موجب فروپاشی اقتصادی و بعضاً سیاسی در این کشورها شد و بی‌ثمر بودن مدل غربی توسعه، که توسط اغلب کشورهای منطقه جنوب شرق آسیا پیگیری شد، را اثبات نمود (Lincoln, 2004: 148). ظهور چین که تا حدودی از آسیب‌های بحران در امان مانده و در طول بحران نیز رشد ثابت خود را حفظ کرده بود، و نشانی از ترکیب دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد در ساختار سیاسی آن به چشم نمی‌خورد، این معادلات را تغییر داد. تجربه این کشور که نه با ترکیب دو مفهوم، بلکه با تفکیک آنها از یکدیگر، ثابت نمود که رشد و توسعه بدون دموکراسی هم امکان‌پذیر است، تجربه موفق‌تری نزد کشورهای جنوب شرق آسیا محسوب می‌شد. این موفقیت موجب گرایش بسیاری از کشورهای جنوب شرق آسیا به سمت مدل چین و همچنین افزایش سطح روابط بین چین با کشورهای جنوب شرق آسیا شد. این جذابیت، این قابلیت را به چین داده تا قدرت نرم خود را در این منطقه افزایش دهد. در این دوران در همه مجامعی که رهبران آسه آن و نماینده کشور چین حضور داشتند، رهبران دو طرف از منافع و مزایای تعمیق روابط دو و یا چند جانبه سخن می‌گفتند. به‌عنوان مثال رهبران چین و کشورهای جنوب شرق آسیا در اجلاس «سرمایه‌گذاری و تجارت چین و آسه آن» در سال ۲۰۰۶ در ارتباط با روابطشان بر اساس همگرایی اقتصادی و سیاسی اظهار ابراز امیدواری کردند (Greenlees, 2006).

عمده‌ترین توضیح برای حفظ چین از این بحران، عدم آزادسازی اقتصادی این کشور برخلاف آنچه که صندوق بین‌المللی پول پیشنهاد کرده بود، عنوان شد. در واقع بحران ۱۹۹۷ آسیا نقطه عطفی در روابط چین و کشورهای جنوب شرق آسیا بود که در نتیجه آن کشورهای آسه آن به سمت چین گرایش پیدا کردند. با توجه به تجربه‌های پیشین کشورهای «آسه آن» در پیگیری مدل‌های توسعه غربی، مدل شوروی و سپس ژاپن، در حال حاضر و پس از تجربه تلخ بحران مالی سال ۱۹۹۷، مدل مورد نظر این کشورها بیشتر به مدل توسعه چین شباهت دارد. این کشورها با ترکیبی از اقتصاد نیمه بازار و نظام سیاسی غیر لیبرال که چین با موفقیت از آن استفاده نمود، راه توسعه خود را در پیش گرفته‌اند. از اواخر قرن بیستم، این کشورها آزادی‌های اقتصادی را کاهش داده و نقش دولت را نیز گسترش داده‌اند (Fraser Institute, 2009).

هم زمان که چین در حال پیگیری استراتژی جهانی خود می‌باشد، از ابزارهای پیچیده تری نیز برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌گیرد. این ابزارها را عمدتاً می‌توان در سه گروه دسته بندی کرد؛ فرهنگ، دیپلماسی و سیاست خارجی. فرهنگ مهم‌ترین شاخص در بررسی میزان قدرت نرم یک کشور می‌باشد. اقتصاد در حال رشد این کشور امکان ترویج و تبلیغ بیشتر فرهنگ را به چینی‌ها داده، چرا که فعالیت‌هایی از قبیل برگزاری همایش‌ها در ارتباط با فرهنگ چینی، تاسیس مؤسسات کنفوسیوس، اعزام مدرسان زبان چینی به سایر کشورها، ساختن فیلم‌ها و انیمیشن‌هایی در مورد چین و سایر انواع فعالیت‌های فرهنگی قطعاً هزینه‌های را برای این کشور در پی خواهد داشت.

## الف) فرهنگ

در حال حاضر ترویج فرهنگ و زبان چینی از ویژگی‌های اصلی دیپلماسی عمومی چین می‌باشد. همان گونه که هو یو کینگ<sup>۱</sup> نماینده برجسته کنگره خلق چین در مصاحبه با چاینا دیلی اظهار داشت که ترویج استفاده از زبان چینی منجر به اشاعه فرهنگ چین و افزایش سطح تأثیرگذاری چین در جهان می‌شود. این امر نیز منجر به افزایش قدرت ملی چین و راهی برای افزایش قدرت نرم می‌باشد (Zhigang, 2006).

1- Hu Youqing

با وجود ترس از افزایش توان اقتصادی چین، این کشور سعی نموده با تضمین‌های دوباره و امتیازات تجاری که ابزار دیگری در راستای افزایش قدرت نرم این کشور می‌باشد، به تقویت ارتباطات اقتصادی خود با این کشورها بپردازد. همزمان که تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی این کشور گسترش یافته، قوانین و محدودیت‌های مهاجرتی نیز کمتر می‌شوند. در دهه‌های اخیر در اثر این تغییرات، مهاجرت‌های بسیاری از این کشور به خارج صورت گرفت. تنها در سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۲۰۰۰۰ چینی به تایلند مهاجرت نموده که به کشور خود بازنگشته‌اند. در حال حاضر شمار چینی‌های مقیم تایلند به حدود ۱۰ میلیون نفر رسیده است، در کامبوج و سایر کشورهای آسیایی نیز موارد مشابه بسیاری وجود دارد (Fullbrook, 2004). این مهاجران ترکیب دموگرافیک مناطق مرزی چین را دگرگون ساخته‌اند تا جایی که به عنوان مثال قسمت شمالی منطقه جنوب شرق آسیا که نواری از شمال برمه تا شمال ویتنام را در بر می‌گیرد، مهاجران چینی در بسیاری از شهرها از قبیل ماندالای در برمه، چیانگ سائو در شمال تایلند و لانگ ناماتا در شمال لائوس مسلط شده‌اند. در این مناطق یوان چینی به راحتی مبادله شده و به صورت غیر رسمی به ارز جایگزین دلار تبدیل شده است. بعلاوه تأثیرات فرهنگی که این جمعیت‌ها بر منطقه مورد نظر می‌گذارند، غیر قابل انکار است (Hooker, 2002).

تجار و اقلیت‌های چینی ساکن در برخی کشورها از قبیل تایلند، فیلیپین، اندونزی، مالزی، سنگاپور و سایر کشورهای این منطقه، موفقیت‌های بسیاری را کسب نموده‌اند. به عنوان مثال اقلیت چینی ساکن اندونزی حدود ۳ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، در حالی که کنترل ۸۰ درصد اقتصاد این کشور را در اختیار دارند. بر اساس تخمینی که در سال ۱۹۹۹ انجام شده بود، میزان دارایی چینی‌های خارج از کشور را حدود ۱,۵ تریلیون دلار برآورد کرده بودند (Richburg, 1999). از اواخر دهه ۱۹۷۰ که دنگ شیائوپنگ اقتصاد چین را باز نمود، سعی در جذب این جمعیت‌های چینی خارج از کشور نمود و مزایایی را برای سرمایه‌گذاری آنها در چین فراهم نمود. این سیاست بسیار موفق بود. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲ جمعیت‌های چینی ساکن اندونزی، مالزی، تایلند، سنگاپور و فیلیپین حدود ۹۰ میلیارد دلار در چین سرمایه‌گذاری نمودند. در حال حاضر تخمین زده می‌شود که حدود ۸۰ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های سرزمین اصلی چین را این جمعیت‌ها انجام داده‌اند (Gallahan, 2002).

مؤسسات فرهنگی و آموزشی بسیاری با هزینه‌های چین شروع به کار نموده‌اند، مؤسسات کنفوسیوس، مدارس فرهنگ و زبان چینی در بسیاری از کشورهای جنوب شرق آسیا راه را



برای ورود افراد علاقمند گشوده‌اند. در طول قرن بیستم و حتی امروزه ایالات متحده قادر بوده است که بهترین و باهوش ترین افراد را از دیگر کشورهای دنیا جذب کند تا در زمینه فناوری‌های پیشرفته و دیگر بخش‌ها کار کنند. با این حال، نشانه‌هایی وجود دارند که هیچ‌کدام از این‌ها دیگر ادامه نخواهد یافت، هم چین و هم هند نهایت تلاش خود را برای ممانعت از خروج مغزهای با استعداد بکار گرفته تا مانع از خروج آنها شده و یا آن‌هایی که رفته‌اند را بازگردانند و نقش‌های مهم خود را در اقتصاد در حال رشد و توأم با سرعت خود ایفا کنند (Nye, 2011: 88). در حالی که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر پذیرش و شرایط زندگی برای دانشجویان خارجی ساکن آمریکا، خصوصا از کشورهای اسلامی دشوار شده است، در چین شرایط برای ورود آنها بسیار راحت‌تر شده. در سال ۲۰۱۱ بیش از ۲۹۲ هزار دانشجوی خارجی در چین در مقاطع مختلف در حال تحصیل بوده‌اند که با در نظر گرفتن روند رو به رشد آن در حال حاضر این رقم قطعا بالاتر از ۳۰۰ هزار نفر می‌باشد که بیشترین دانشجویان ورودی به چین از قاره آسیا و خصوصا کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا بوده‌اند. بنا به برنامه ریزی‌های رسمی، دولت چین قصد دارد تا سال ۲۰۲۰ تعداد حداقل ۵۰۰ هزار دانشجو را از سراسر جهان به چین جذب نماید که از این حیث دارای رتبه بسیار بالایی در سطح دنیا خواهد بود (People's Daily Online, 2012).

استفاده از ابزار دیپلماسی عمومی جهت ترویج فرهنگ چینی تا چند سال پیش چندان مورد توجه سیاستمداران چین نبود و زمانی که مورد توجه قرار گرفت، بسیار سطحی و محدود با آن برخورد می‌شد و تنها به تبلیغات سیاسی از طریق رادیو بین‌المللی چین که به طور مداوم به تکرار گفته‌های سیاستمداران چینی می‌پرداخت، محدود بود. پس از پایان جنگ سرد این کشور فعالیت‌های خود را در بخش دیپلماسی عمومی گسترش داده و تنوع بیشتری به برنامه‌های خود داد. در این دوران دیپلماسی عمومی چین در پی دستیابی به پنج هدف عمده بود: تبلیغ و اشاعه ارزش‌ها و باورهای چینی به جهان خارج، ایجاد یک تصویر مطلوب از دولت، تکذیب و رد گزارش‌های تحریف شده‌ای که در خارج از این کشور در مورد چین تهیه و تبلیغ می‌شود، بهبود محیط بین‌المللی اطراف چین و نهایتا اعمال نفوذ در تصمیم سازی‌های سایر کشورها (Aoyama, 2004: 5-10).

در این راستا، چین رسانه‌های بین‌المللی خود را گسترش داده و امکانات بیشتری را برای توسعه در اختیار آنها گذاشته است. توسعه و نوسازی خبرگزاری شینهوا، انتشار نسخه‌های بین‌المللی

روزنامه‌های بزرگ این کشور، برگزاری کنفرانس‌های مطبوعاتی منظم در وزارت خارجه این کشور و توسعه و حرفه‌ای کردن تلویزیون‌های ماهواره‌ای این کشور از قبیل سی سی تی وی<sup>۱</sup> تنها نمونه‌های کوچکی از گسترش رسانه‌های این کشور می‌باشد. فیلم‌های چینی و ستاره‌های سینمای این کشور از قبیل گونگ لی و ژانگ زی در بین جوانان جنوب شرق آسیا طرفداران بسیاری پیدا کرده‌اند. مارک‌های اجناس و لوازم چینی از قبیل هایر<sup>۲</sup>، تی سی ال<sup>۳</sup> و هووی<sup>۴</sup> خریداران بسیاری در جنوب شرق آسیا پیدا کرده و جزو مارک‌های معتبر به شمار می‌آیند. در مجموع می‌توان گفت رسانه‌ها، غذا، خط، طب سوزنی، سینما، گیاهان داروئی و مد چینی شاخص‌هایی از گسترش فرهنگ چینی در جنوب شرق آسیا می‌باشند (Chu, 2005: 336).

تحت تأثیر اصلاحاتی که چین در دیپلماسی و سیاست خارجی خود انجام داد، روابط فرهنگی این کشور با بسیاری از کشورهای جنوب شرق آسیا بهبود یافته است. نمایش فرهنگ چینی در اندونزی که به مدت ۳۰ سال ممنوع شده بود، از سال ۱۹۹۸ در این کشور دوباره آزاد شد. تا این دوره هیچ کس حتی حق آموزش و یادگیری به زبان چینی را نداشت، اما از این دوره بعد دوره‌های آموزش زبان چینی چه در سطح مدارس و چه در سطح دانشگاهی برگزار شد و محدودیت‌های بسیاری در این مورد برداشته شد. همچنین از سال ۲۰۰۳ برگزاری مراسم سال نوی چینی در اندونزی آزاد شده و رفتن چینی-اندونزیایی‌ها به معابد بدون هیچ‌گونه محدودیتی انجام می‌شود. در حال حاضر رسانه‌ها، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های چینی بسیاری در اندونزی فعالیت می‌کنند. در طول ملاقات رئیس جمهور اندونزی یودهویونو<sup>۵</sup> از چین در سال ۲۰۰۵ موافقت نامه‌های بسیاری در ارتباط با کمک‌ها، بدهی‌ها و همکاری‌های فنی بین دو کشور به امضا رسید. گرچه در حال حاضر رفتار دولت اندونزی نسبت به اقلیت چینی این کشور اندکی تبعیض آمیز است، اما جهت‌گیری آن بسیار مثبت بوده و رو به بهبودی می‌باشد. در واقع کناره‌گیری سوهارتو از قدرت در اندونزی و ظهور چین دو عامل و دلیل مهم برای بهبود روابط بین این دو کشور و افزایش قدرت نرم چین در اندونزی می‌باشند.

- 1 - CCTV
- 2 - Hai'er
- 3 - TCL
- 4 - Huawei
- 5 - Yudhoyono

چنین گرایشاتی در ارتباط با کشورهای دریایی جنوب شرق آسیا از قبیل مالزی، سنگاپور و فیلیپین نیز مشاهده می‌شود. مالزی در دوران نخست وزیری ماهاتیر محمد، روابط بسیار نزدیکی هم در زمینه‌های اقتصادی و هم در زمینه‌های سیاسی با چین برقرار نمود. روابط چین و سنگاپور نیز که در دهه ۱۹۷۰ بسیار محدود شده بود، از اوایل دهه ۹۰ دوباره تجدید شد و ملاقات‌های دوجانبه‌ای نیز توسط رهبران دو کشور انجام شد. با وجود اختلافات ارضی چین و فیلیپین، روابط این دو کشور نیز در سال‌های اخیر بهبود یافته و زمینه‌های حضور چین در این کشور فراهم شده است.

بورس‌های تحصیلی، آموزش، معاملات، سمینارها و کنفرانس‌های علمی و رسانه‌های جمعی نمونه‌های دیگری از اقدامات انجام شده در راستای ترویج فرهنگ چینی در کشورهای جنوب شرق آسیا می‌باشند. چین در تلاش است تا از دیپلماسی عمومی برای ارائه تصویری جذاب در مورد خود، استفاده کند. به علاوه، این کشور از این ابزار برای ایجاد تغییر در سیاست‌ها و ترجیحات اجتماعی و سیاسی شهروندان دیگر کشورها بهره می‌گیرد. بخشی دیگر از دیپلماسی عمومی چین نیز در جهت تبادل فرهنگی با کشورهای در حال توسعه بوده است. به عنوان مثال این کشور اقدام به تشکیل یک نسخه چینی از گروه‌های صلح طلب که توسط انجمن داوطلبان جوان چین اداره می‌شود، اقدام نموده و تاکنون برخی از این افراد را در پروژه‌های خدماتی بلند مدت مانند کشاورزی و ورزش به برخی کشورهای جنوب شرق آسیا از قبیل لائوس و برمه فرستاده است (Xinhua, 2002). قطعاً هدف اصلی این اقدامات گسترش نفوذ و فرهنگ چینی در کشورهای این منطقه می‌باشد.

### ب) دیپلماسی و سیاست خارجی

چین در سازمان‌های بین‌المللی جنوب شرق آسیا از قبیل آسه آن+سه<sup>۱</sup> (آسه آن، چین، ژاپن و کره جنوبی) و اجلاس شرق آسیا<sup>۲</sup> (چین، ژاپن، کره جنوبی، هند، استرالیا، نیوزیلند و کشورهای آسه آن) حضور بسیار فعالی دارد. برتری چین در اجلاس شرق آسیا هم ارز نقشی است که آمریکا در گروه همکاری اقتصادی آسیا-اقیانوسیه<sup>۳</sup> بر عهده دارد. با توجه به اهمیت

1 - ASEAN plus three

2 - East Asia Summit (EAS)

3 - Asia Pacific Economic Cooperation (APEC)

نقشی که این نهاد می‌تواند در آینده اقتصاد جهانی ایفا کند، رهبری این نهاد توسط چین مزایای بزرگی را در اختیار این کشور قرار خواهد داد.

در جهت بروز رسانی و نوسازی دیپلماسی عمومی این کشور در طول ۲۰ سال گذشته وزارت امور خارجه چین اقدام به بازنشسته کردن دیپلمات‌های مسن و بیشتر ایدئولوژیک نموده و به جای آن عرصه را برای ورود افراد جوان تری که با زبان انگلیسی و سایر زبان‌های محلی آشنایی دارند، فراهم نموده، تا جایی که در سال ۲۰۰۵ بیش از نیمی از ۴۰۰۰ دیپلمات چینی زیر ۳۵ سال سن داشتند. بسیاری از این افراد قبل از شروع دوره خدمت خود در مقام مأمور سیاسی، دوره‌هایی را در این کشورها گذرانده و با زبان و فرهنگ آنها آشنا شده‌اند (Dominguez, 2006: 4). از طرفی دیگر برخلاف مأموران دیپلماتیک آمریکا که تا حدودی در انتخاب محل مأموریت خود آزادی عمل دارند، مأموران سیاسی چینی از این آزادی برخوردار نیستند و دولت چین نیز تمایلی به تغییرات اساسی در محل مأموریت آنها ندارد و به طور معمول چینی‌هایی که به بالاترین مقام سیاسی در سفارت خانه می‌رسند، چند دوره قبل از آن در پست‌های دیگر در سفارت خانه محل مأموریت خود خدمت نموده و علاوه بر اقدامات سیاسی در فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی منطقه مورد نظر نیز مشارکت فعالی داشته‌اند. به عنوان مثال در یک بررسی که یک نماینده کاخ سفید در ارتباط با چند کشور انجام شده، مشخص شد که راضی کردن یک مقام آمریکایی برای سفر به سایر کشورها بسیار دشوار بوده و این در حالی است که مقامات چینی در این زمینه بسیار فعال‌تر بوده و حدوداً دو برابر مقامات آمریکا به سفرهای سیاسی اقدام نموده‌اند که این رقم در ارتباط با کشورهای جنوب شرق آسیا بسیار بالاتر است (Kurlantzick, 2007).

چین اقدامات دیپلماتیک بسیاری جهت بهبود روابط خود با کشورهای جنوب شرق آسیا انجام داده و تا حدودی نیز موفق بوده است. از لحاظ تاریخی روابط سیاسی چین و اندونزی بسیار پر تنش بوده تا جایی که به مدت ۳۲ سال روابط دیپلماتیک بین دو کشور قطع شده بود. در طول سال‌های اخیر روابط این دو کشور نیز بسیار بهبود یافته است. در این کشور نیز قدرت نرم چین بیشتر در حوزه همکاری‌های مالی گسترش یافته است. در طول بحران مالی آسیا که به کشور اندونزی نیز کشیده شد، چین با اعطای ۲۰۰ میلیون دلار تسهیلات اعتباری صادرات به این کشورها، کمک بسیاری به بازسازی اقتصاد آنها نمود (Leifer, 1999).

از سال ۱۹۷۹ که سیاست آزادسازی اقتصادی در چین اجرا شد، تمایل بسیاری برای حضور در چین خصوصا از طرف شرکت‌های فراملی وجود داشت. در حال حاضر وحشت بسیاری از کشورها نه به خاطر افزایش توان نظامی چین بلکه به خاطر افزایش توان اقتصادی این کشور است. برای دستیابی به این رشد، چین سال‌ها قبل عرصه اقتصادش را به صورت یک بازی برد-برد با حاصل جمع مثبت در راستای استراتژی خیزش صلح آمیز این کشور تبدیل کرده است. به عنوان مثال این کشور در سال ۲۰۰۴ با برگزاری همایشی داخلی در ارتباط با افزایش همکاری اقتصادی با کشورهای در حال توسعه، به تبیین دیپلماسی اقتصادی خود در این کشورها پرداخت (Sanders, 2006). در سال‌های اخیر این کشور همچنین تمایل بسیاری برای تشویق شرکت‌هایی که در بخش انرژی فعالیت می‌کنند، نشان داده است. شرکت‌هایی که در این بخش فعالیت می‌کنند، با وجود اقتدار نسبی، کماکان به دولت وابسته هستند (Rothman, 2005). هر چند که کشورهای جنوب شرق آسیا از منابع انرژی زیادی برخوردار نیستند با این وجود این شرکت‌ها سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای را در بسیاری از کشورها از قبیل برمه، کامبوج و لائوس انجام داده و سهام بسیاری از شرکت‌های نفت یا گاز این کشورها را خریداری نموده‌اند. در بسیاری از این موارد کمپانی‌های غربی اعتراف نموده‌اند که توانایی رقابت با شرکت‌های چینی که از نیروی کار ارزان و ریسک‌پذیری بسیار بالا برخوردارند، را ندارند. تنها در آفریقا بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ تجارت بین این قاره با چین ۲۵۰ درصد افزایش داشته است. صادرات چین به آفریقا با توجه به توان خرید آفریقایی‌ها دامنه بسیار وسیع‌تری را در بر می‌گیرد و شامل انواع کالا با قیمت‌های متفاوت می‌شود (Taylor, 2005).

در ارتباط با جنوب شرق آسیا این امر بسیار روشن‌تر است. در حالی که تجارت چین با کشورهای آسیای آسه آن در سال ۲۰۰۶ حدود ۸ میلیارد دلار از تجارت آمریکا با این منطقه کمتر بود، اما از سال ۲۰۰۷ به بعد چین از آمریکا در تجارت با این منطقه پیشی گرفته است (Lum, 2008: 52). بر اساس منابع چینی، صادرات و واردات چین با کشورهای جنوب شرق آسیا بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ به ترتیب به میزان ۴۵۰٪ و ۶۲۵٪ رشد داشته است. به موازات افزایش وابستگی اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا به اقتصاد چین، قدرت نرم چین نیز در این منطقه افزایش می‌یابد (Martin, 2010: 2). در حال حاضر چین بزرگ‌ترین شریک تجاری آسیای آسه آن است و آسیای آسه آن نیز پس از آمریکا و اتحادیه اروپا سومین شریک تجاری چین محسوب می‌شود (China Daily, 2012). با سرازیر شدن انبوه کالاهای چینی به بازارهای

کشورهای آسه آن، خصوصا از زمانی که چین در سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست روابط بین چین و آسه آن نیز گسترش یافت. در طی این مدت بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط این کشورها یا ورشکست شدند و یا مجبور به قطع فعالیت‌های خود شدند چرا که توانایی رقابت با تولیدات ارزان چینی را نداشتند. در ادامه نیز چین ابتکار عمل را در دست گرفته و پیشنهاد موافقت نامه تجارت آزاد با آسه آن را مطرح نمود (Jianren, 2007: 112).

نخست وزیر چین، ون جیابائو در نشستی با سران کشورهای جنوب شرق آسیا در بالی در سال ۲۰۱۱ اعلام کرد که با هدف استحکام روابط تجاری منطقه، مبلغ ۱۰ میلیارد دلار به صورت وام زیربنایی به کشورهای جنوب شرق آسیا اعطا خواهد نمود. در سال ۲۰۰۹ نیز، چین اعطای وام مشابه ۱۵ میلیارد دلاری به کشورهای منطقه جهت حمایت از طرح‌های توسعه زیربنایی را اعلام کرده بود، که شامل اغلب کشورهای این منطقه می‌شد (AFP, 2011).

به طور خاص کشورهای لائوس، کامبوج و برمه از روابطشان با چین بسیار منتفع شدند. در سال ۲۰۰۰ در طول سفر جیانگ زمین به لائوس استقبال بسیار گرمی از وی به عمل آمد و بنرهایی در سطح پایتخت در ستایش وی نصب شده بود و مراسم بسیاری نیز به افتخار وی برگزار شد. در جریان سفر وی به کامبوج نیز داستان مشابهی تکرار شد. در یکی از این مراسم حدود ۲۰۰ هزار دانش آموز مدرسه ای به کاروان موتوری استقبال از رئیس جمهور پیوسته و وی را تشویق نمودند. این در حالی است که به عنوان مثال در اوایل دهه ۱۹۹۰ روابط چین و کامبوج به خاطر حمایت از خمرهای سرخ در این کشور بسیار سرد بود. از طرفی نیز برمه در اثر تحریم‌های اعمالی غرب بسیار به رابطه با چین نیاز داشت و این کشور نیز در حمایت سیاسی و اقتصادی از برمه دریغ ننموده است (Kurlantzick, 2005: 1). تایلد نیز از این امر مستثنی نبوده و در حال حاضر دیپلماسی خود را متوجه چین و هند نموده است. با وجود وقوع جنگ بین چین و ویتنام در سال ۱۹۷۹، اما از سال ۱۹۹۱ روابط این دو کشور بسیار بهبود یافته است. چین نیز روابط خود را با کشورهای این منطقه بسیار نزدیک کرده و کمک‌های اقتصادی بسیاری به آنها داده و قدرت نرم خود را نیز در این کشورها گسترش داده است.

کمک‌های اقتصادی چین در جنوب شرق آسیا بیشتر روی کشورهای فقیرتر این منطقه از قبیل برمه، کامبوج و لائوس که روابط کمتری نیز با ایالات متحده دارند، متمرکز شده است. چین به عنوان اولین حامی اقتصادی و سیاسی این کشورها به شمار می‌آید. البته چین کمک‌هایی نیز به ویتنام اعطا نموده است، اما با توجه به سابقه دشمنی آنها، این کمک‌ها بسیار محدود بوده است.

میزان کمک‌های چین به برمه از سال ۱۹۸۸ تا به حال در زمینه کمک‌های نظامی بین ۱/۴ تا ۲ میلیارد دلار و در زمینه‌های وام، کشاورزی، تجهیزات، سرمایه گذاری، اکتشاف معدن و تولید نفت و گاز حدود ۵ میلیارد دلار بوده است. به دنبال تحریم‌های تجاری برمه از جانب آمریکا، چین قول اعطای ۲۰۰ میلیون دلار وام را در سال ۲۰۰۳ و سپس ۲۰۰ میلیون دلار دیگر در سال ۲۰۰۶ به این کشور داد. این کشور در پروژه‌های احداث جاده‌ها، راه آهن، فرودگاه‌ها و بنادر برمه حضور بسیار فعالی دارد (York, 2007). همچنین در سال ۲۰۰۶ نخست وزیر چین ون جیابائو قول اعطای ۶۰۰ میلیون دلار وام را به کامبوج داد. بین دوره ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ چین به میزان ۲۳۶ میلیون دلار کمک به این کشور اعطا نمود که از رقم کمک‌های اتحادیه اروپا که ۲۱۵ میلیون دلار بود، فراتر رفت (EIU, 2007). در ارتباط با لائوس نیز چین از بزرگ‌ترین کمک‌کنندگان این کشور می‌باشد. از اواخر دهه ۱۹۹۰، چین با اعطای وام‌های کم بهره، مشارکت در پروژه‌های توسعه و اعطای دیگر کمک‌ها به این کشور نقش فعالی را در رشد لائوس بر عهده گرفته است. ویتنام نیز از کشورهای اصلی دریافت کننده وام و کمک از جانب چین می‌باشد. تنها در سال ۲۰۰۵ چین مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در قالب وام و کمک به این کشور اعطا نمود (People's Daily Online, 2005). در سال ۲۰۰۶، چین اعتباراتی جهت ساخت راه آهن، توسعه نیروگاه‌های آبی و تجهیزات ساخت کشتی به این کشور اعطا نمود. البته اختلافات چین و ویتنام خصوصا پس از دعوت رسمی از مقامات تایوان برای حضور در اجلاس ۲۰۰۶ اپک درهانوی، میزان کمک‌های چین به ویتنام را کاسته است (Mitton, 2006).

چین همچنین کمک‌های قابل توجهی به کشورهای بیشتر توسعه یافته جنوب شرق آسیا از قبیل تایلند، اندونزی و فیلیپین اعطا نموده است. پس از اعمال تحریم‌های آمریکا در قبال تایلند در سال ۲۰۰۶ پس از کودتای نظامی در این کشور و عدم اعطای کمک‌های اقتصادی که رقم آن ۲۹ میلیون دلار بود، بر اساس گزارش‌هایی، چین رقم ۴۹ میلیون دلار در زمینه کمک‌های نظامی به این کشور اعطا نمود (BBC, 2007). بر اساس گزارش‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی<sup>۱</sup> بزرگ‌ترین اعطاکنندگان کمک به اندونزی در دوره ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ به ترتیب عبارت بودند از ژاپن با ۹۶۳ میلیون دلار، آلمان با ۱۹۱ میلیون دلار و آمریکا با ۱۶۳ میلیون دلار. بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ متوسط کمک سالانه آمریکا به اندونزی

1 - OECD

۱۳۶ میلیون دلار بوده است.<sup>۱</sup> این در حالی است که بر اساس نظر برخی دیگر از کارشناسان، میزان کمک‌های چین به اندونزی دو برابر آمریکا بوده که بیشتر آن خارج از چارچوب سازمان همکاری و توسعه اقتصادی بوده است. در جریان دیدار سال ۲۰۰۵ روسای جمهور چین و اندونزی موافقت‌نامه‌ای بین دو کشور به امضا رسید که بر اساس آن چین میزان ۳۰۰ میلیون دلار وام در اختیار اندونزی قرار می‌داد. همچنین در جریان سونامی سال ۲۰۰۴ چین به میزان ۶۳ میلیون دلار به این کشور کمک نمود (Xinhua, 2004). در مورد فیلیپین نیز سه کشور اول کمک کننده به این کشور بر اساس گزارش‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی به ترتیب عبارت‌اند از ژاپن، آمریکا و آلمان. تنها در سال ۲۰۰۶ ایالات‌متحده به میزان ۱۱۵ میلیون دلار در زمینه‌های توسعه، امنیت و کمک‌های نظامی به این کشور اعطا نمود. اما بر اساس سایر منابع چین از عمده‌ترین منابع فیلیپین برای تأمین توسعه و اعتبارات مالی پروژه‌های این کشور می‌باشد. بر اساس این منابع کمک‌های چین به فیلیپین در سال ۲۰۰۳ سه برابر کمک‌های ایالات متحده بوده است (Manila Standard, 2007). به‌عنوان مثال در سال ۲۰۰۷ نخست وزیر چین ون جیابائو<sup>۲</sup> و رئیس‌جمهور فیلیپین ماکاپاگال-آروئو<sup>۳</sup> بیست موافقت‌نامه اقتصادی بین دو کشور به امضا رساندند که شامل قراردادهایی جهت ساخت و نوسازی راه آهن‌های فیلیپین، سرمایه‌گذاری در کشاورزی و وام‌هایی برای توسعه روستایی در فیلیپین می‌شد (Xinhua, 2007). همچنین در طول سونامی سال ۲۰۰۴ که دامن‌گیر کشورهای جنوب شرق آسیا شده بود، چین از اولین کشورهایی بود که نه تنها کمک مالی قابل توجهی به این کشورها نمود بلکه کمک‌های امدادی و پزشکی بسیاری نیز به آسیب دیدگان رساند.

در حال حاضر قدرت نرم چین در این منطقه در مقایسه با ایالات متحده بسیار بالاتر است. در یک نظر سنجی که موسسه پژوهشی PEW در سال ۲۰۰۷ انجام داد، نتایج جالبی بدست آمد. بر اساس آمار این نظرسنجی ۲۹٪ اندونزیایی‌ها و ۲۷٪ مالزیایی‌ها نظر مساعد و مطلوبی نسبت به آمریکا داشتند، این در حالی است که ۸۳٪ مالزیایی‌ها و ۶۵٪ اندونزیایی‌ها نظر مساعدی نسبت به چین داشتند (PEW, 2007) که نشان‌دهنده چهره‌ای مثبتی است که چین در چند سال اخیر سعی در ایجاد آن داشته و تا حدودی نیز موفق بوده است.

1- United States Agency for International Development (USAID)

2- Wen Jiabao

3- Gloria Macapagal-Arroyo



سیاست خارجی آمریکا و چین در جنوب شرقی آسیا شامل سلسله مراتبی از اولویت‌ها از قبیل منافع ژئوپولیتیکی، امنیتی و تجاری می‌باشد. رهیافت آمریکا در این منطقه روی گسترش دمکراسی و دیگر اهداف مرتبط با آن که منجر به بالا رفتن سطح امنیت این کشور می‌شود، تاکید دارد. در مقابل سیاست عدم مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه که از طرف چین پیگیری می‌شود، ارتباط بسیار کمی با مسائل داخلی کشورهای جنوب شرق آسیا پیدا می‌کند. شاید این رهیافت در سطح جهانی قابل قبول نباشد و انتقادهایی نیز از آن شود، اما از دید رژیم‌های اقتدارگرای این منطقه بسیار مثبت بوده و حتی این رهیافت در بسیاری از موارد افکار عمومی کشورهای این منطقه را نیز تحت تأثیر قرار داده، چرا که از آن به عنوان احترام به حاکمیت ملی کشورها یاد می‌شود. در سال‌های اخیر روابط دو جانبه کشورهای چین و استرالیا نیز تحت تأثیر روابط اقتصادی و منافی که دو کشور در جنوب شرق آسیا دارند، بهبود یافته است. رشد اقتصادی سال‌های اخیر استرالیا تا حدود زیادی به صادرات کالاها و مواد خام این کشور به چین بستگی دارد.

### نتیجه‌گیری

در حالی که چین با فراز و نشیب‌های زیادی در امور داخلی‌اش روبه‌رو بوده، اما توانسته شرایط را برای توسعه سریع خود ایجاد کند. سقوط اتحاد جماهیر شوروی و آغاز عصر جهانی شدن گزینه‌های راهبردی جدیدی را برای مقامات پکن در جنوب شرق آسیا به وجود آورد. این کشور در ابتدا با افزایش قدرت سخت خود با تاکید بر اقتصاد توانست جایگاه خود را در صحنه بین‌المللی بهبود بخشیده و به یکی از عمده‌ترین قدرت‌های منطقه شرق و جنوب شرق آسیا تبدیل شود. حرکت بعدی چین تمرکز روی قدرت نرم با شاخص‌های فرهنگی و دیپلماتیک بود. در این راه این کشور با اتکا به توان اقتصادی خود فعالیت‌های دیپلماتیک بسیاری جهت بهبود روابط خود با کشورهای این منطقه انجام داد. اعطای کمک‌های اقتصادی و مالی در جریان بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا و سپس سرمایه‌گذاری و اعطای وام‌های هنگفت برای طرح‌های توسعه در این کشورها تنها بخش کوچکی از اقدامات چین برای گسترش نفوذ خود در این منطقه بوده است. با اتکا به این ابزارها، چین توانست چهره خود را نزد آسیایی‌ها بهبود بخشیده و زمینه‌های افزایش قدرت نرم خود را در این منطقه فراهم کند. با گسترش روابط چین با

کشورهای جنوب شرق آسیا، حضور آمریکا و حتی ژاپن در این منطقه کاهش یافته و جای آنها توسط چین پر شده است.

### فهرست منابع

#### الف) منابع فارسی

سازمند، بهاره (۱۳۸۸). «منطقه‌گرایی اقتصادی در شرق آسیا: آسه آن + ۳؛ چالش‌ها و فرصت‌ها». فصلنامه پژوهش‌های تجارت جهانی، شماره ۱۵ و ۱۴، بهار و تابستان.

نای، جوزف (۱۳۸۷). قدرت نرم، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری. تهران: پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.

#### ب) منابع انگلیسی

Amsden, Alice (2001). **The Rise of "The Rest": Challenges to the West from Late-Industrializing Economies**. Oxford: Oxford University Press.

Aoyama, Rumi (2004). "Chinese Public Diplomacy in the Multimedia Age: Public Diplomacy and Civil Diplomacy". **Waseda University papers**, Dec.

**BBC Monitoring Asia Pacific** (2007). "Current Thai-China Ties Seen as 'More Resilient and Adaptable' than U.S. Ties". February 12.

Callahan, William. A., (2003). "Diaspora, Cosmopolitanism, and Nationalism: Overseas Chinese and Neo-Nationalism in China and Thailand". **International Organization**, Volume 57, Issue 03, June.

China Daily. [http://www.chinadaily.com.cn/cndy/2012-04/20/CONTENT\\_04/20/content\\_15094898.htm](http://www.chinadaily.com.cn/cndy/2012-04/20/CONTENT_04/20/content_15094898.htm)

Clark, Wesley. K., (2003). **Winning Modern Wars: Iraq, Terrorism, and the American Empire**. New York: Public Affairs.

Dominguez, Jorge (2006). "China's Relations with Latin America: Shared Gains, Asymmetric Hopes, " **Inter-American Dialogue publications**, May.

Economist Intelligence Unit (2007). **Country Report: Cambodia**, September.

Fullbrook, David (2004). "Chinese Immigrants and the Power of Guanxi". **Asia Times**, 30 July.

Greenlees, Donald (2006). "ASEAN Hails the Benefits of Friendship with China", **International Herald Tribune**, November 1.

Hooker, Michael Barry (2002). **Law and the Chinese in Southeast Asia**. Institute of Southeast Asian Studies .

<http://english.people.com.cn> , October 30, 2005.

<http://sharghnewspaper.ir/> 1391.05.03/

- Islam, Iyanatul and Anis Chodhury (2000). **The Political Economy of East Asia: Post-Crisis Debates**, Oxford: Oxford University Press.
- Jianren, Lu. (2007). "China's Economic Growth and Its Impact on the ASEAN Economics," in **Harmony and Development: ASEAN-China Relations**, ed. Lai Hongyi and Lim Tin Seng(2007). Singapore: World Scientific.
- Kurlantzick, Joshua. (2005). "China's Chance". **Prospect Magazine** 108 ,March.
- Leon, Ho Khai and Samuel C.Y. Ku( 2005). **China and Southeast Asia: Global Challenges and Regional Challenges** ,Singapore: ISEAS.
- Lincoln, Edward J., (2004). **East Asian Economic Regionalism** ,New York: Council on Foreign Relations.
- Lukes, Steven (2005). **Power: A Radical View**. Macmillan, 2nd Edition.
- Lum, Thomas et al. (2008). "China's Soft Power in Southeast Asia". CRS Report for Congress. **Foreign Affairs**, Defense, and Trade Division.
- Manila Standard** (2007). "China Loans to RP to Hit \$2 Billion in 3 Years,". February 6.
- Martin, Michael F. (2010). "What's the Difference? Comparing U.S. and Chinese Trade Data". **CRS Report for Congress**. April 21.
- Mattern, Janice Bially. (2005). "Why 'Soft Power' Isn't So Soft: Representational Force and the Sociolinguistic Construction of Attraction in World Politics", Millennium: **Journal of International Studies** ,33, no.3.
- McCarthy, Terry (1999). "Reef Wars". **Time Asia**, 8 Mar.
- McClory, Jonathan (2010). "The new persuaders: an international ranking of soft power". **Institute for Government website**.
- Mitton, Roger (2006). "Beijing Refuses Aid to Hanoi after Rebuff over Taiwan", **Straits Times**, December 22.
- Mowlana, Hamid (1986). **Global information and world communication: new frontiers in international relations**. Longman.
- Nye, Joseph S., (1990). "Soft Power". **Foreign Policy**, Fall.
- Nye, Joseph S., (2005). **Soft Power: The Means To Success In World Politics**. PublicAffairs.
- Nye, Joseph S., (2011). **The Future of Power**, PublicAffairs.
- People's Daily Online. <http://english.peopledaily.com.cn/203691/7745000.html>
- Richburg, Keith B., (1999). "Ethnic Chinese Waiting to Die in Indonesia". **Washington Post**, 21 Mar.
- Shambaugh, David (2004). "China Engages Asia: Reshaping the Regional Order", **International Security**,no 3.
- Shambaugh, David (2005). **Power Shift**. Berkeley: University of California Press.
- Sutter, Robert G.,(2005). **China's Rise in Asia:Promises and Perils**. Lanham,Md.: Rowman and Littlefield.
- Taylor, Ian (2005). "Beijing's Arms and Oil Interests in Africa", China Brief, **Jamestown Foundation**, 13 Oct.

- The Fraser Institute of Canada (2007). "Economic Freedom of the World Annual Report" See also: [www.freetheworld.com/2007/3EFW2007ch3](http://www.freetheworld.com/2007/3EFW2007ch3).
- The Pew Global Attitudes Project (2007). **Global Unease with Major Powers**, June.
- Xinhua Financial Network** (2007). "Philippines, China Sign 20 Agreements to Boost Trade". January 16.
- Xinhua** (2004). "China Increases Tsunami Aid to \$63Million". 31 Dec. 2004.
- (2002). "China to Send Overseas More Field Service Volunteers," 30 Oct. 2002.
- York, Jeffrey (2007). "The Junta's Enablers," **International News**, October 6.
- Zhigang, Xing (2006). "NPC Deputy Calls for Promoting Chinese". **China Daily**, 10 Mar.